

بنیادهای فکری القاعده و وهابیت

بنیادهای فکری القاعده و وهابیت

این مقاله سعی دارد به معرفی وهابیت و پیشینه تاریخی و گرایش ضد شیعی آنان پرداخته و نشان دهد شیعه و وهابیت نمی توانند متحد استراتژیک یکدیگر باشند و در این ارتباط روابط با عربستان سعودی که مذهب رسمی آن وهابی است به لحاظ عدول حکومت سعودی از مواضع اولیه وهابیت به دلیل ملاحظات سیاسی می باشد.

به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر و حمله به ساختمانهای تجارت جهانی، آمریکاییها انگشت اتهام را بلافاصله به سوی القاعده و بن لادن متوجه ساختند. صرف نظر از اینکه این اتهام با واقعیت مقرون بوده یا خیر، آمریکا تدارک حمله وسیعی را برای سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان که پناهگاه القاعده و بن لادن بود، صورت داده و سرانجام با انجام این حملات، آنان را به ظاهر از افغانستان اخراج نمود. هنوز هم بسیاری در دنیا بر این باور هستند که حملات یازدهم سپتامبر کار دستگاههای اطلاعاتی آمریکا بوده است. آمریکا همزمان با این مسائل و پس از آن تاکنون، جمهوری اسلامی ایران را به همکاری با القاعده و طالبان متهم می نماید. از جمله این اتهامات کمک مالی یا تسلیحاتی، پناه دادن به آنها در نقاطی از خاک ایران و یا اجازه عبور و فرار مخفیانه از طریق خاک ایران می باشد. اتهامات غیر مستقیم دیگری نیز نظیر همکاری حزب الله لبنان با القاعده از طریق وساطت ایران و آموزش و سازماندهی مجدد القاعده از این طریق، مطرح شده است. بی اساس بودن این اتهامات آن قدر واضح است که حتی خوش باورترین متحدان آمریکا نیز آن را نپذیرفته اند. زیرا صرف نظر از مسائل سیاسی و بین المللی، ایران با تفکر شیعی خاص خود هیچگاه با گروههای افراطی وهابی نظیر القاعده اشتراک نظیر سیاسی یا فکری ندارد. نمونه بارز این مسئله در مخالفت ایران با حکومت وهابی طالبان در افغانستان که حتی تا مرحله جنگ تمام عیار پیش رفته اند قابل لمس است. مقاله مذکور سعی دارد جهت رفع این اتهامات بی اساس، به معرفی وهابیت و پیشینه تاریخی و گرایش ضد شیعی آنان پرداخته و نشان دهد شیعه و وهابیت نمی توانند متحد استراتژیک یکدیگر باشند و در این ارتباط روابط با عربستان سعودی که مذهب رسمی آن وهابی است به لحاظ عدول حکومت سعودی از مواضع اولیه وهابیت به دلیل ملاحظات سیاسی می باشد.

1- پیشینه اندیشه وهابیت

اگر چه وهابیت منسوب به محمد بن عبد الوهاب نجدی است اما برای درک پیشینه این تفکر می توان رگه هایی از این نوع دیدگاهها را در تاریخ جستجو و تعقیب نمود. وهابیون، انشعابی از مذهب حنبلی، یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت هستند، اما افکار نادر آنان مطابق با هیچ یک از سایر مذاهب اسلامی اعم از سنی و شیعه نیست بلکه رگه های این مذهب را باید در لابلاهای تاریخ به صورت بسیار کم رنگ جستجو کرد:

1- خوارج

یکی از موارد مهم در بازیابی پیشینه فکری وهابیون، تشابه آنها با اندیشه های خوارج است. برخی از این مشابهتها عبارت اند از: گناه قلمداد کردن اعمال حسنه مسلمانان، تکفیر مسلمانان

به خاطر ارتکاب گناه و مباح دانستن خون و اموال آنها به همین علت، تعصب شدید، دشمنی سخت با علی(ع) و خاندانش، اخذ به ظاهر الفاظ قرآن و سنت بدون رعایت تفسیر و بدون الفاظ مبانی عقلی و اصولی، بدعت دانستن هر چیزی که در قرآن و سنت نیامده است، تقدس ظاهری و کوشا بودن در عبادات، کافر پنداشتن بقیه مسلمانان به جز خودشان و تطبیق آیاتی از قرآن که در شأن کفار و مشرکان نازل شده بود به مسلمانان، سر جنگ داشتن دائمی با بقیه مسلمانان در حالی که با کفار و مشرکان کاری ندارند، تراشیدن سرهای خود و نهایتاً همانگونه که خوارج باشعار «لا حکم الا لله» همه چیز را مستقیماً با خدا مرتبط می ساختند وهابیان نیز عواملی نظیر دعا، شفاعت، توسل، ترس و... را مختص خدا دانسته و واسطه قرار دادن یکی از مخلوقات صالح خداوند را شرک و کفار می دانند. 1.

2- احمد بن حنبل

در قرن اول تا سوم هجری، اهل سنت از نظر فقهی به دو گروه «اهل رأی» و «اهل حدیث» تقسیم می شدند. اهل حدیث آن دسته از علمای دینی بودند که در استنباط احکام اسلامی به عقل اهمیتی نمی دادند و به ادعای خود، فقط به «کتاب» و «سنت نبوی» بسنده می کردند اما «اهل رأی» علاوه بر دو منبع مذکور «عقل» را نیز به عنوان دلیل برای اثبات احکام تلقی می کردند. احمد بن حنبل از جمله فقهای اهل حدیث است که با استدلال عقلی به شدت مخالف است. 2.

مهمترین ویژگیهای احمد بن حنبل (241-164) محدث و فقیه اهل سنت که در بغداد زاده شد و در همانجا مرد عبارت بودند از: تمسک شدید به شیوه سلفیه و مخالفت شدید با «رأی» و استدلال عقلی. در آن زمان مسلمانان از نظر کلامی به دو گروه «اشعری» که استفاده از شیوه های عقلی در مباحث کلامی را حرام می دانستند و «معتزلی» که در مباحث کلامی از شیوه های عقلی، منطقی و فلسفی استفاده می کردند تقسیم می شدند. احمد حنبل بر این اساس اشعری مذهب بود اما وی قدم شدیدتری برداشت و نفس بحث از علم کلام را حرام دانست با این استدلال که در این علم در مورد ذات و صفات و... خداوند بحث می شود و این گونه مسائل از حیطة درک آدمی خارج بوده و سبب گمراهی می شود. این دیدگاهها که بعدها در عالم اسلامی استمرار یافتند مدعی بودند بر مسلمانان فرض است که به ظاهر الفاظ قرآن و سنت نبوی «در همان حد فهم عامه مردم» متعبد باشند و هر گونه سؤالی را بدعت می دانستند. «اخباریون» که در قرنهای دهم تا چهاردهم در عالم تشیع پیدا شدند دنباله رو افکار اشاعره بودند.

3- ابن بطه

عبد الله بن محمد معروف به ابن بطه یکی از علمای حنبلی در قرن چهارم هجری زیارت و شفاعت پیغمبر(ص) را انکار کرد و گفت سفر برای زیارت قبر پیامبر از نظر شرعی سفر حرام است و از این روی مسافر زائر بایست همانند دیگر سفرهای معصیت، نماز خود را تمام بخواند. و هر کس سفر به سوی پیغمبر و یا قبور اولیاء و صالحان را عبادت بداند برخلاف سنت پیغمبر و اجماع نظر داده است.

4- بر بهاری

ابو محمد بر بهاری معاصر ابن بطه علاوه بر منع زیارت قبور صلحا و پیشوایان دینی، همانند مجسمه، برای خداوند اعضایی چون کف دست و انگشتان، دو پا با کفشی از طلا و گیسوانی بلند... قائل شد. به علاوه همانند وهابیان امروزی دیدگاهی شدیداً فرقه گرا و متعصبانه در قبال تشیع داشته است.

5- ابن تیمیه

ابو العباس احمد بن عبد الحليم معروف به ابن تیمیه (متوفای 827 هـ) در میان پیروان احمد بن حنبل مهمترین احیاءکننده روش او می باشد. تمامی محققانی که درباره وهابیت مطالعه کردند متفق هستند که در جایگاه ریشه یابی افکار وهابیت، هیچ کس را نمی توان یافت که به اندازه ابن تیمیه اهمیت داشته باشد و محمد بن عبد الوهاب جز برخی تندیروها چیزی بر عقاید ابن تیمیه دانست. ابن تیمیه مردی سرسخت در عقاید خود، تندخو نسبت به مخالفان فکری، تعصب خصوصا نسبت به شیعیان (تا جایی که به همین دلیل حتی فضایل حضرت علی (ع) را انکار می کند)، ماجراجو، جنجالی و خودباور بود به طوری که جز آراء و نظریات خودش، هیچ نظر دیگری را قبول نداشت.

علاوه بر ویژگیهای روانی و شخصیتی مذکور، دیدگاههای کلامی و فقهی ابن تیمیه یک زیربنای اساسی دارد. ابن تیمیه عقل را سبب ضلالت و گمراهی می داند و فقط به ظواهر الفاظ قرآن و حدیث نبوی و فتاوی صحابه اکتفا می کند. به همین دلیل، عقاید و فتاوی او در عالم اسلامی بی سابقه یا نادر بوده است. چند نمونه از افکار و آراء ابن تیمیه

در مورد خداوند و توحید معتقد است که خداوند در آسمان است، سخن می گوید، از آسمان در سایه ابر پایین می آید، در عرش مستقر است، دارای دست و صورت است، می شود با انگشت به سوی خداوند و محل استقرار او اشاره کرد، ذات احدیت می خندد و اگر کسی معتقد به بودن خداوند در روی عرش و بالای آسمان نباشد باید او را توبه داد و اگر توبه نکرد باید گردنش را زد. ابن تیمیه دایره بدعت را که در اصطلاح شرعی آن است که انسان امر خارج از دین را در دین وارد و یا مسئله غیر دینی را دینی قلمداد کند-گسترش داده و گفت هر چیزی که در زمان پیامبر (ص) و قبور انبیاء و صلحا و دیگر مشاهد مشرفه تشریف می یابند، با بت پرستان مقایسه کرده و عمل آنان را بدعت و حرام می داند. وی همچنین ساختن گنبد و ضریح در این اماکن و نذر کردن در آنها و مسجد ساختن در کنار آنها و تمام این گونه اعمال را حرام و موجب شرک می داند. وی در رابطه با استمداد از انبیاء، اولیا و صلحا حساسیت زاید الوصفی داشته و شفاعت، توسل و استغاثه را از آثار باقی مانده از جاهلیت و شفاعت خواهان و توسل جویان را مشرک و کافر می داند. سوگند به غیر خدا را مطلقا حرام و موجب شرک می داند هر چند این سوگند به مخلوقات با عظمت خداوند از قبیل پیامبر (ص)، قرآن کعبه، عرش، کرسی و... باشد. مشخصه بارز او خصومت بی حدومرز با شیعیان است. آنچنان که حتی طرفدارانش اعتراف می کنند که ابن تیمیه در این زمینه از جاده حقیقت و عدالت خارج شده است. کتابهای متعددی بر ضد شیعه نوشته و در آنها شانزده مورد را از مشترکات شیعه و یهود ذکر کرد. از هیچ اتهامی نسبت به شیعه فروگذار نکرد و مثلا گفت «اهل بدعت و ضلالت از مسلمانان از جمله رافضیان سفر به قبور امامان خود را حج اکبر می نامند و حج بیت الله الحرام را حج اصغر می نامند». ابن تیمیه با انکار عدالت خداوند از ناحیه تعطیل افعال، اختیار انسانها در انجام اعمال خوب و بد و انکار حسن و قبح ذاتی افعال و... عملا به نظریه جبر ملتزم شده است، اما در شعار، اختیار و آزادی انسان را پذیرفته است. این دوگانگی ناشی از طرد عقل در نظریات کلامی اوست. وی در پاسخ به سخن علامه حلی که معتقد بود: «انبیاء از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه اعم از صغیره و کبیره معصوم هستند، در غیر این صورت اعتمادی به آنچه می گویند باقی نخواهند ماند» گفته است معصوم بودن انبیاء از خطا و گناه پیش از بعثت لازم نیست و پس از آن هم فقط در موارد تبلیغ احکام خداوند است.

چون عقاید و آراییی که ابن تیمیه بیان می کرد برخلاف معتقدات عموم فرق اسلامی بود همواره مورد مخالفت علمای دیگر قرار داشت. در این زمینه از طرف علماء اسلام خصوصا علماء اهل سنت جهت پیشگیری از اقدامات او دو کار انجام گرفت:

الف- نقد عقاید و آراء وی و بیان وجوه و دلایل ابطال آنها، و برخورد با ابن تیمیه از راه نصیحت و موعظه و مناظره و...

ب- اما پس از آنکه وی بر افکار خویش پافشاری نمود، مراجع فتوای معاصر او از اهل تسنن، به تضییق و گاهی تکفیر او برخاسته و بدعت گذاری او را فاش ساختند. به طوری که بارها به فتوای علما به زندان افتاد و نهایتا در زندان قلعه شام درگذشت. 3

6- محمد بن عبد الوهاب

مسلك وهابی منسوب به شیخ محمد فرزند «عبد الوهاب» نجدی است که این نسبت از نام پدر او «عبد الوهاب» گرفته شده است. و به گفته برخی از دانشمندان، علت اینکه این مسلك را به نام خود شیخ محمد نسبت نداده اند یعنی «محمدیه» نگفته اند این است که مبدا پیروان این مذهب نوعی شرکت با نام پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا نکنند.

شیخ محمد در سال 1115 هجری قمری در شهر «عیینه» از شهرهای «نجد» تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. شیخ از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید پرداخت و فقه حنبلی را نزد پدر خود آموخت. وی از آغاز جوانی بسیار از اعمال مذهبی مردم «نجد» را زشت می شمرد. در سفری که به زیارت خانه خدا رفت بعد از انجام مناسک به «مدینه» رهسپار شد، در آنجا توسل مردم را به پیامبر در نزد قبر آن حضرت انکار کرد. سپس به «نجد» مراجعت نمود و از آنجا به «بصره» رفت به این قصد که از «بصره» به «شام» رود، مدتی در «بصره» ماند و با بسیاری از اعمال مردم به مخالفت پرداخت، ولی مردم «بصره» وی را از شهر خود بیرون راندند. سال 1139 پدرش «عبد الوهاب» از «عیینه» به «حریمله» انتقال یافته بود. شیخ محمد، ملازم پدر شد و کتابهایی را نزد او فرا گرفت و به انکار عقاید مردم «نجد» پرداخت به این مناسبت میان او و پدرش و همچنین بین او و مردم «نجد» منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت تا اینکه در سال 1153 پدرش «شیخ عبد الوهاب» از دنیا رفت.

«شیخ محمد» پس از مرگ پدر به اظهار عقاید خود و انکار قسمتی از اعمال مذهبی مردم پرداخت، و جمعی از مردم «حریمله» از او پیروی کردند و کار وی شهرت یافت. وی از شهر «حریمله» به شهر «عیینه» رفت. رئیس عیینه در آن وقت «عثمان بن حمد» بود. «عثمان» شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی را یاری کند. «شیخ محمد» نیز در مقابل، اظهار امیدواری کرد که همه اهل «نجد» از «عثمان بن حمد» اطاعت کنند. خبر دعوت «شیخ محمد» و کارهای او به امیر «احسا» رسید. وی نامه ای برای «عثمان» نوشت که نتیجه اش این شد که «عثمان» شیخ را نزد خود خواند و عذر او را خواست. «شیخ محمد» به او پاسخ داد که اگر مرا یاری کنی تمام نجد را مالک می شوی. اما عثمان از او اعراض کرد و او را از شهر «عیینه» بیرون راند.

«شیخ محمد» در سال 1160 پس از آنکه از «عیینه» بیرون رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف نجد گردید. در آن وقت امیر درعیه «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن شیخ رفت و عزت و نیکی را به او مژده داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد، و بدین ترتیب ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود آغاز گردید. 4

افزوده های محمد بن عبد الوهاب به آراء ابن تیمیه

اگر چه مسلك وهابیت به نام محمد بن عبد الوهاب شهرت یافته است اما به واقع این عبد الوهاب با مطالعه آثار ابن تیمیه به آنها اعتقاد پیدا نمود و در قلمرو نظری چیز زیادی به آن نیفزود

بلکه آن نظر را به حیطة عملی کشانید و در این حیطة افراطگرایهایی به شکل زیر به آن افزوده است.

1- به صرف دعوت اکتفا نکردند بلکه با مخالفان خویش با شمشیر برخورد نموده و آن را امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت نامیدند. 2- وهابیان هرگاه بر شهری تسلط می یافتند ضریحها، زیارتگاهها، مساجد ضریح دار و قبور مشخص و علامت دار را ویران می کردند به طوری که وقتی بر حجاز تسلط یافتند تمام قبور ائمه شیعه (ع) و صحابه را ویران نمودند.

3- مصداق بدعت را به شکل شگفت انگیزی گسترش داده و هر چیزی را که در زمان پیامبر وجود نداشته است- حتی مثلا نوشیدن قهوه یا کشیدن سیگار و یا گذاشتن پرده ای بر روی قبر پیامبر- را بدعت می نامیدند. بدین ترتیب وهابیان بسیاری از اعمال مسلمانان را بدعت و حرام و مرتکبان آنها را مستحق توبیخ و حتی در مواردی قتل می دانند در حالی که سایر مسلمین همان اعمال را واجب، سنت و یا لا اقل مباح می دانند. در این مسیر وهابیان حتی استفاده از اتومبیل، تلفن، تلویزیون، رادیو و هر نمودی از تمدن را فقط به این دلیل که در صدر اسلام وجود نداشته بدعت و حرام می دانند اگر چه امروزه به عقیده خود عمل نمی کنند.

4- گسترش دامنه تکفیر مسلمانان: یکی از شاخصه های بسیار مهم «تفکر وهابیت» تکفیر مسلمانان و تشبیه آنان به کفار، جهال و مشرکان است و این حکم عامی است که شامل همه مسلمانان شده و به جز خود آنان، هیچ استثنایی نمی شناسد، دلیل این امر برداشت خود را اینگونه بیان می کنند که مشرکان زمان پیامبر (ص) نیز این حقیقت را قبول داشتند که خداوند خالق و میراننده و مدبر تمام امور است و حتی پیامبر به خاطر این مسئله آنان را به اسلام نخوانده است. بلکه دلیل شرک آنان این بود که آنان می گفتند ما بتها را به خاطر تقرب به خداوند و شفاعت پرستش می کنیم. اما مشرکان زمان ما (یعنی مسلمانان) از مشرکان عصر جاهلیت بدتر هستند زیرا آنان فقط در وقت آسایش شرک می ورزیدند ولی در سختیها به خداوند روی می آوردند اما مشرکان زمان ما هم در آسایش و هم در تنگناها شرک می ورزیدند. ابن عبد الوهاب حتی مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... را از کفار و یهود بدتر می داند. لذا وهابیان از آغاز تاکنون به راحتی به خود حق می دهند هر طور که بخواهند با خون، جان، اموال و نوامیس این کفار!! عمل می کنند و با این اعتقاد و کردار خود را مستحق قطعی بهشت خداوندی می دانند. 5

2- آیا وهابیت همان سلفیه است؟

بحث سلف و سلفیه در اینجا نه تنها از این بابت حائز اهمیت است که وهابیان معمولا خود را پیروان سلف صالح قلمداد کرده و مذهبشان را سلفیه نامیده اند، بلکه بیشتر از این جهت مهم است که عده ای از پژوهشگران این وادی، «سلفیه» و «وهابیان» را کاملا همسان و منطبق با همدیگر پنداشته و هر سلفی را وهابی تلقی کرده اند، لذا این مسئله قابل توجه است که دیده شود وهابیان در این ادعا- پیروی از سلف- تا چه اندازه صادق هستند؟

پیشینه و قرینه دینی

سلف چیست و سلفیه چه کسانی هستند؟ پاسخ این سؤال در برخی از منابع و متون مهم تقریبا به صورتهای متفاوت داده شده است:

در دایرة المعارف بین المللی اسلام (of Islam Encyclopedia) در زیر عنوان- سلفیه- این گونه آمده است: (سلفیه، شاخه ای از اصلاح طلبان سنتگرایان نوین اسلامی هستند که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفتند و مرکز ثقلشان مصر بود؛ اینان خواهان خلوص و پیرایش اسلام، از طریق بازگشت به روش «سلف صالح» بودند؛ دکتربین اصلی اینان این بود که در ایمان و اعتقاد خویش به

مسلمانان صدر اول اکتفا کنند...)، سپس بحث را به مقاله اصلاح -Islam- در همین کتاب ارجاع می دهد. در ذیل مقاله مزبور می گوید: (سلفیه کسانی هستند که خود را نظر تبعیت مطلق از قرآن و حدیث پیرو سلف صالح می دانند و سلف صالح عبارت است از سه نسل اول مسلمانان یعنی صحابه، تابعین، و تابعین تابعین. افرادی از این گروه با مباحث عقلی و منطقی مخالفند؛ از این روی با شیوه فقهای چون ابن حنیفه و استناد به «رأی» و نظر عقلی، سر جدال و ستیز دارند. وهابیان را از این دید می توان سلفی به حساب آورد.) نویسندگان این مقاله مهم و مفصل که «عزیز احمد»، «آ. مراد» و «پروفیسور حامد الگار» هستند، اشکال و گونه های مختلفی از سلفیه را با تفکر بعضا متفاوت، اما کمابیش دارای وجوه مشترک، و نیز عملکرد سلفیها و مصادیق آنها را در کشورهای مختلف از جمله مصر، تونس، الجزایر، هند و... بر می شمارند. آنان در عداد برجسته ترین چهره های سلفیه، «محمد عبده»، «رشید رضا»، «ابن بادیس»، «سنوسی»، «سید احمد بریلوی» و «شاه ولی الله دهلوی» را می شمارند. در ضمن مستند دینی آنها، آیه 65 سوره زخرف قرآن و حدیث معروفی از پیامبر (ص) است با این تعبیر که بهترین نسل، نسل معاصر من و پس از آن نسل بعدی و سپس نسل بعد از آن است.

پیشینه تاریخی

از نظر تاریخی ریشه این عنوان (سلفیه) به قرن چهارم هجری بر می گردد که برای اولین بار عده ای از آن زمان این عنوان را برخورد نهادند. محمد ابو زهره نویسنده محقق مصری در این رابطه می گوید: «منظور از سلفیه کسانی هستند که خودشان را از نظر مذهبی به این عنوان وصف کردند. اینان افرادی از حنابله بودند که در قرن چهارم ظاهر شدند و مدعی بودند که عقاید و آرایشان به «احمد حنبل» بر می گردد که وی به نوبه خویش این عقاید و آرا را از «سلف صالح» برگرفته است. اینان از سویی با چالشهایی از جانب علمای خود حنابله روبه رو بودند که چنین عنوانی را برای آنان قبول نداشتند و از سویی درگیر تضادهایی با اشاعره بودند چون اشاعره معتقد بودند که آنان خود پیرو حقیقی «سلف» هستند، نه این حنبلیان، از این رو برخوردهای سخت در میان این دو گروه صورت گرفت.

مهمترین شاخصه فکری این گروه از حنابله این بود که به هنگام بحث از توحید، آن را به زیارتگاهها مرتبط می ساختند و نیز از نظر کلامی در رابطه با آیات تأویل و تشبیه، و با رأی معتزله که جنبه های عقلی و فلسفی داشت مبارزه می کردند. در این باره باید بحث مفصل تری صورت گیرد تا معلوم شود که آیا اینان در ادعای خود صادق هستند یا خیر؟ حتی امروزه نیز چنین مسئله ای به صورت جدی مطرح است، چنانچه مثلا می بینیم که یکی از اساتید برجسته دانشگاه دمشق کتابی در این رابطه می نویسد با این عنوان که «آیا سلفیه مذهب است یا بدعت؟» و در آنجا می کوشد تا ثابت کند که یدک کشیدن عنوان سلفیه به وسیله جمعی، مخصوصا «وهابیان» امر ناروا، غاصبانه و رندانه است.

خلاصه سخن «استاد ابو طی» در این کتاب این است:

اولا مطلق ساختن پیشینیان و چسبیدن غیرنقادانه به آنها روح ابتکار و شناخت متکامل اسلام را، از مسلمانان سلب و چنین اقلامی می کند که فقط گذشتگان قادر به فهم و شناخت اسلام بودند و دیگر مسلمانان قادر به شناخت آن نیستند و اسلام دین غیر قابل شناختی است؛ در حالی که شناخت اسلام ملاک و اصولی دارد و هر کس در هر زمان که بخواهد مطابق همان معیارها می تواند اسلام را بشناسد و نیاز دینی و دنیایی خود را از آن طریق رفع کند.

ثانیا چنین عنوانی تفرقه انگیز و تشخص طلبانه است، زیرا انتخاب عنوان «سلف» برای یک دسته، تعریضی است بر دیگر مسلمانان تا آنان بدین گونه خلفی و بدعتگزار تلقی شوند، چون مبنای ادعای «سلفی» بر اساس همان روایاتی که منشاء انتخاب چنین شعاری شده است، این

است که که دیگران خلفی و بدعتگزار هستند و این تهمت به همه مسلمانان عالم است. مضافا اینکه اینان در عمل و نظر با سلف صالح تفاوتها و اختلافهای فراوانی دارند. از سوی دیگر همان طور که گفتیم، عده ای از مسلمانان شکایت دارند که عنوان «سلفی» بودن باعث شده برخی ما را «وهابی» بپندارند، در حالی که چنین چیزی تهمت و ظلم است، مثلا «عزیز احمد» یکی از پیروان فعال اندیشه «ابو الاعلی مودودی» دانشمند بلندپایه مسلمان پاکستانی و بنیانگذار جریان سیاسی اسلامی «جماعت اسلامی» در این کشور با ناراحتی تمام، چنین گلايه می کند:

«...عنوان سلفی بودن سبب شده است که عده ای آن را بد بفهمند و یا عمدا آن را حربه قرار دهند و ما را «وهابی» بخوانند، در حالی که چنین چیزی درست که نیست هیچ، بلکه تهمت و ظلم صریح نیز هست؛ چه اینکه ما نه تنها منکر سلفی بودن خویش نیستیم، بلکه شدیداً با وهابیه مخالفت داریم، زیرا ما معتقدیم که اسلام دین «یسر» و دین سمحه و سازگار با تمدن و پدیده های حاصل از تجربه بشری و کاملاً مخالف افراط و تفریط است؛ در حالی که وهابیه، تنگ نظر، سختگیر، متعصب و خشک اندیش هستند. خوب است مسلمانان بین سلفیه و وهابیه فرق بگذارند، این دو فکر و اعتقاد فرق فاحش و اختلاف فراوان دارند. آیا از انصاف دور نیست که به مسلمانان صدیق و عالم و وسیع النظر، تهمت وهابی بودن بزنیم و عملاً آنها را از کار و فعالیت سازنده اسلامی، در میان جوامع و ملتهای اسلامی، باز داریم...؟»

مسئله مهم دیگر در رابطه با «سلفیه» این است که این جنبش، چنانچه گفتیم یک جنبش کاملاً همگون و یکدست نیست، چنانچه طیفها و دسته ها و افراد مختلف الفکر و ناهمگون، در عمل خود را به این عنوان «سلفیه» متصف می کرده اند؛ در اینجا می توان مثالهای فراوانی ارائه کرد؛ نزدیکترین مثال آن تضاد وهابیت با آن چیزی است که به صورت فراگیر «سلفیه» خوانده می شود، که در میان آن دو جریان، محققان تضادها و تفاوتهای فراوانی را خاطرنشان می سازند. در اینجا سخن نه تنها بر سر این است که «وهابیت» یک جنبش محافظه کار افراطی و «سلفیه» یک جریان انقلابی است، بلکه مهم تر این است که سلفیه به رهبری عبده کوشیده است جنبه های خردگرایانه اسلام را به دیگران معرفی کند، در حالی که وهابیت یک جریان خردستیز است.

دوم اینکه «محمد عبده» که در دوران معاصر رهبر سلفیه شناخته شده است تا حد زیادی، به قول یکی از بزرگان جهان اسلام « خود را از تعصبات جاهلانه، تخلیه کرده بود» در حالی که وهابیت یک جریان شدیداً متعصب و وفاق ستیز است.

مورد دیگر، موضع سلفیه و یا مدعیان سلفیگری در برابر «تصوف» و عرفان است؛ می دانیم که علی الاصول سلفیه با تصوف و عرفان مخالفت شدید دارد و این تیمیه از نامداران مدعی سلفیت که در قرن هفتم رهبری این گروه را به عهده داشت، صوفیان و متصوفه، مخصوصاً «محمی الدین بن عربی» را تخطئه و حتی تکفیر می کرد؛ اما در هند افرادی همچون «سید احمد سرهندي»، «شاه ولی الله دهلوی» و در تونس «سنوسی» و... به تصوف و عرفان علاقه و تمایل داشته اند.

در ضمن «اولیور روا» این موضوع را نیز بخوبی تشریح می کند که سلفیان در افغانستان چگونه نقش متضاد و متناقضی بازی کرده اند، از مخالفت شدید با تصوف و روحانیت گرفته تا تمایل شدید به تصوف و عرفان.

به این ترتیب ملاحظه می شود که ادعای سلفی بودن هم در مورد وهابیان و هم در مورد ابن تیمیه از سوی مسلمانان مورد پذیرش نبوده است. مثلاً یکی از دانشمندان بلندپایه سنی پس از نقل نظر ابن تیمیه در مورد منع زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) می گوید: «ابن تیمیه در این سخن با

جمهور مسلمانان اعم از سلف و خلف مخالفت بلکه مبارزه کرده است، زیارت روضه پیغمبر یادآور شکیباییها، جهاد و کوشش آن حضرت در اعتلای کلمه توحید و رفع شرک و بت پرستی است. خود ابن تیمیه روایت کرده است که «سلف صالح» هرگاه از نزدیک روضه شریف پیغمبر (ص) می گذشتند، بر آن حضرت سلام می کردند.

امام محمد ابو زهره پس از بیان این مطلب که در قرن هفتم، ابن تیمیه بارزترین چهره مدعی پیروی از سلف بود، این موضوع را به صورت مشروح و دقیق مورد بحث قرار می دهد که واقعا ابن تیمیه تا چه حد در این ادعا صادق است؟ او با استدلال عالمانه، تفاوت فاحش نظریات و دیدگاههای ابن تیمیه با «سلف صالح» را به خوبی نشان می دهد و عجیب است که این اختلاف دیدگاه با سلفیه در مسائل کوچک و کم اهمیت نیست؛ بلکه این اختلاف دید و نظر درباره مهم ترین اصول اعتقادی و کلامی مسلمانان مانند توحید ذات و صفات خداوند، خلق و عدم خلق قرآن کریم، تشبیه و تجسم، تأویل و تفویض و... است.

اصولا یکی از دلایل کسانی که در ابتدای ظهور نظریات ابن تیمیه با دیدگاههای او مخالفت کردند، این بود که این آرا با دیدگاه سلف، کاملا ناسازگار است؛ چنانچه جانمایه سخن «اخنایی» در ردیه ای که بر او نوشته است هم همین است که علاوه بر مخالفت ملاک و معیارهای اصولی تر دینی، این نظریات با آرای «سلف» نیز کاملا ناسازگار است. اولین کسی که مخالفت آراء و اندیشه های محمد بن عبد الوهاب را با اندیشه ها و دیدگاههای «سلف» مورد توجه قرار داد و آن را خاطر نشان ساخت، «شیخ سلیمان بن عبد الوهاب، برادر او بود. شیخ سلیمان که خود به اندیشه سلف پایبند است و بارها به آن استناد ورزیده است، با لحن ناصح امین ولی با استدلال محکم به برادر نسبی خود گوشزد کرده است که: گفته ها و نظریات تو با نظریات و اندیشه های «سلف صالح» در تضاد و تناقض کامل قرار دارد و عملا هم موارد فراوانی از این تناقضها را یادآوری کرده و بر روی آن انگشت می گذارد و الحق و الانصاف که در آن زمان این کار را به خوبی انجام داده است.

مخالفت با چنین ادعاهایی، همین طور ادامه یافت و از سوی مسلمانان، مخصوصا صاحب نظران پذیرفته نشد. 8

نتیجه و خلاصه بحث بالا این است که:

1- از نظر تاریخی ادعای سلفی بودن به عده ای از حنابله در قرن چهارم هجری باز می گردد.
2- این ادعا در قرن هفتم به وسیله ابن تیمیه احیا شد، اما در هر دو مورد از سوی مسلمانان مورد انکار و تردید قرار گرفت.

3- در قرن دوازدهم محمد بن عبد الوهاب مدعی این عنوان شده و بعدها پیروان او کوشیدند که این عنوان مقدس را در انحصار خویش قرار دهند، اما این بار با شدت بیشتری مورد انکار مسلمانان قرار گرفتند.

4- این عنوان در قرن سیزدهم هجری به وسیله محمد عبده شاگرد پرآوازه سید جمال و پیروان او تجدید شد. بارزترین چهره مروج این عنوان در دوره «اخیر» رشید رضا نویسنده معروف مصری بود و کسان دیگری چون سنوسی، ابن بادیس، شاه ولی الله دهلوی، شیخ احمد بریلوی و... مروج و مبلغ سلفیگری در سرزمینهای چون الجزایر، تونس، شبه جزیره هند، افغانستان و... شدند.

5- مهمترین نکته اینکه هر «سلفی»، «وهابی» نیست، چنانچه نشان دادیم تفاوت دیدگاههای فراوانی در میان این دو جریان وجود دارد.

6- این عنوان مقدس (سلفیه) همواره دستمایه و دستاویز عناصر و دسته های متعصب فرقه گرا و افراطی قرار گرفته و این دسته ها کوشیده اند از این طریق برای خود در میان

مسلمانان، مقبولیت و مشروعیت دینی دست و پا کنند.
7- بسیاری از سلفیها از عنوان وهابیت نفرت دارند و استعمال چنین عنوانی را برای خود تهمت و حتی اهانت می دانند.

اما نتیجه اصلی از مباحث این بخش این است که مبانی فکری و نظری وهابیان عمدتاً دارای شاخصه ها و ویژگیهای زیر است:

- 1- تمسک و توسل به اندیشه های احمد حنبل با افراطکاریها و برداشتهای نادرست از آن.
- 2- خردستیزی و ظاهرپرستی افراطی تحت عنوان عمل به «سنت».
- 3- تمسک افراطی به اندیشه های گذشتگان تحت عنوان پیروی از سلف صالح، با اینکه بسیاری از اندیشه ها و اعمال اینان مخالف آرای سلف صالح است.
- 4- مقاومت و مبارزه با پدیده های نوین اجتماعی و تمدنی تحت عنوان مبارزه با بدعت.

3- محمد بن عبد الوهاب و آل سعود و تشکیل حکومت وهابی

پیشتر گفتیم که پس از آنکه شیخ محمد بن عبد الوهاب از همه جا رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف «نجد» گردید. در آن وقت امیر «درعیه» «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن «شیخ» رفت و بدین ترتیب ارتباط میان «شیخ محمد» و «آل سعود» آغاز گردید. در آن وقت که «شیخ محمد» به «درعیه» آمد و با «محمد بن سعود» توافق کرد، مردم آنجا در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند. «آلوسی» از قول «ابن بشر نجدی» نقل می کند که من (ابن بشر) در اول کار شاهد تنگدستی مردم «درعیه» بودم و سپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده کردم، در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند. البته «ابن بشر» شرح نداده است که این ثروت هنگفت از کجا پیدا شده بود، ولی از سیاق تاریخ معلوم می شود که از حمله به مسلمانان قبایل و شهرهای دیگر «نجد»، (به جزم موافقت نکردن با عقاید وی)، و به غنیمت گرفتن اموال آنان به دست آمده بوده است. یکی از بزرگترین نقاط ضعف برنامه زندگی «شیخ» همین است که با مسلمانانی که از عقاید او پیروی نمی کردند، معامله کافر حربی می کرد. و برای جان و ناموس آنان ارزشی قائل نبود.

طبق این رویه مثلاً از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل رسانیدند و اموالشان را به غارت بردند.

«شیخ محمد بن عبد الوهاب» در سال 1206 درگذشت و پس از «شیخ محمد» هم پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال 1216 «امیر سعود» وهابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد، کربلا در این ایام در نهایت شهرت و عظمت بود و زائرین ایرانی و ترک و عرب بدان روی می آوردند، «سعود» پس محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از مدافعین و ساکنین آن نمود.

پس از آنکه «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه های حرم امام حسین علیه السلام متوجه شد، این خزاین از اموال فراوان و اشیاء نفیس نباشته بود، وی هر چه در آنجا یافت، برداشت و به غارت برد.

«کربلا» پس از این حادثه به وضعی در آمد که شعرا برای آن مرثیه می گفتند. «وهابیها» در مدت متجاوز از دوازده سال، گاه و ناگاه، به شهر «کربلا» و اطراف آن، و همین طور به شهر «نجف» حمله می بردند و غارت می کردند و از روزی که حرمین شریفین در قبضه این گروه درآمد و نجدیهای وهابی در پس سازش با استعمار بریتانیا براساس متلاشی شدن امپراطوری عثمانی و تقسیم کشورهای عربی در میان ابرقدرتهای وقت، بر مکه و مدینه و آثار اسلامی دست یافتند، در هدم آثار رسالت و قبول و بیوت الهی بیش از حد کوشیدند. 10 و این امر در زمان ملک عبد العزیز از

نوادگان محمد بن سعود انجام شد که با کمک انگلستان و جمعیت اخوان توانست سلطه آل سعود را در سراسر عربستان بگستراند. 11

جمعیت اخوان که توانستند در قدرت گیری سعودیها در عربستان نقش موثری ایفا نمایند، وهابیانی بودند، متعصب که نسبت به هر عامل پیشرفت مخالفت می نمودند و در این راه سرسختانه ایستادگی می کردند. قطع کردن سیمهای تلفن، مخالفت با استفاده از اتومبیل و تلویزیون و... از جمله اقدامات متعصبانه ای بود که در انجام آن، از هیچ تلاشی دریغ نداشتند.

علل موفقیت آل سعود و تشکیل دولت وهابی

علت اینکه ابن تیمیه با همان عقاید موفق نشد و بارها به زندان افتاد ولی محمد بن الوهاب با همان عقاید و با افراطگرایی بیشتر نهایتاً موفقیت‌هایی به دست آورد و امروزه افکار او در گوشه و کنار عالم اسلامی تبلیغ می شود و طرفدارانی دارد عبارت است از:

1- عوامل داخلی: هنگامی که فرزند عبد الوهاب تحت تأثیر افکار ابن تیمیه قرار گرفت و آن را تبلیغ می کرد، آل سعود برای تحکیم پایه های امارت خود در منطقه نجد می کوشید و گرویدن و حمایت از محمد بن عبد الوهاب را که تحت عنوان دین واقعی با روحیات متعصبانه مردم نجد سازگاری داشت بهترین وسیله برای بسط سلطه خویش در آنجا یافتند و آن را راه مناسبی برای مقابله با سلطه امپراطوری عثمانی و سایر رقبای خود در شبه جزیره عربستان یافتند. بدین ترتیب ترکیب و همکاری عنصر فکری وهابی و عنصر سیاسی- نظامی آل سعود زمینه مساعد را برای موفقیت هر دو فراهم ساخت.

2- نقش استعمار در شکل گیری و توسعه جنبش وهابیت: امپریالیسم با توجه به ریشه دار بودن مذهب در کشورهای اسلامی به ویژه در خاورمیانه برنامه درازمدتی را با هدف بهره گیری از مهره های انعطاف پذیر و سوق دادن اندیشه آنان در جهت مصالح و دفاع از منافع امپریالیسم تدوین کرده بود.

مستر همفر، جاسوسی انگلیسی بود که از مایه های شناخت مذهبی نسبت به اسلام برخوردار بود. گویا وی با زیرکی بسیار محمد بن عبد الوهاب را می یابد. و با برگزاری جلسات بحث و جدل در مورد موضوعات اعتقادی موفق به نفوذ در افکار ابن عبد الوهاب می گردد. همفر در خاطرات خود، می نویسد: «با محمد ابن عبد الوهاب قرار گذاشتیم که در تغییر قرآن بر پایه اندیشه های جدید و بر مبنای آرای صحابه و پیشوایان دین و علما و مفسران گفتگویی داشته باشیم. قرآن را می خواندیم و در اطراف آیه بحث می کردیم، نقشه من این بود که به هر ترتیبی شده، او را در دام وزارت مستعمرات انگلیس بیندازم».

دولت انگلستان از طریق همفر یک طرح 6 ماده ای را برای اجرا در جامعه اسلامی که در نهایت تماماً به نفع استعمار انگلیس بود به محمد بن عبد الوهاب ابلاغ می دارد که به شرح ذیل بود؛ 1- تکفیر همه مسلمانان و این که مسلمانان همه از واقعیت اسلام خارج اند و خون آنها هدر است و باید آنها را کشت و اموالشان را غارت نمود، زنان و کودکان را به عنوان غلام و کنیز خرید و اسیر کرد.

2- خراب کردن کعبه در صورت امکان تحت عنوان این که این جا زمانی مرکز بتها و از جمله آثار بت پرستی و شرک است و منع کردن از حج، وادار کردن قبایل با دیه نشین عرب به کشتن حجاج و غارت اموال و پول آنها.

3- سرپیچی از فرمان حکومت عثمانی و تحریک افراد به جنگ با دولت عثمانی و تهیه لشکر و ارتش برای اجرای این هدف.

4- خراب کردن گنبدها، حرمها و مکانهایی که در مکه و مدینه و سایر شهرها از نظر مسلمانان مقدس است. به عنوان این که اینها تماماً مظهر شرک اند و پناه آوردن و اظهار علاقه کردن به

این مکانها شریک برای خداوند قرار دادن است و تا آنجا که ممکن است، باید شخصیت پیغمبر و بزرگان دین را در نظر مسلمانان کوچک و ناچیز جلوه داد که اینها هر که بودند، رفتند و دیگر وجودشان در اوضاع دنیای امروز مؤثر نیست.

5- باید استبداد، ترس و اغتشاش را به هر نحوی شده، در شهرها و مناطق اسلامی منتشر کرد.
6- قرآنی باید بین مردم منتشر کرد که در آن، مقدار کم یا زیادی از احادیث درج شده باشد. 12- سالهای بعد که در برنامه شش ماده ای موفقیت‌هایی حاصل گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت، از نظر سیاسی در جزیره العرب مسلط شود لذا محمد بن سعود را به همکاری با محمد بن عبد الوهاب فرا خواند از این قرار که حل و فصل امور دینی با محمد بن عبد الوهاب باشد و مسئولیت سیاسی با محمد بن سعود. برای استعمار که از این گونه افکار به شدت استقبال می کرد اندیشه های وهابیت دستاویز خوبی بود تا:

اولاً: اسلام را به جهانیان به عنوان یک دین بی روح، خشک و جامه و مرتجع معرفی نماید (آن طور که بعدها اسلام القاعده و طالبان در افغانستان چنین پیامدی برای جهان اسلام داشت). ثانیاً: گرویدن مسلمین سایر فرق به وهابیت سبب می شد تا از روح و واقعیت اسلام دور گردند. ثالثاً: استعمار می خواست دست امپراطوری عثمانی را از حجاز کوتاه کرده و این امپراطوری را تجزیه کند. لذا در زمان قدرت گیری آل سعود در سراسر عربستان نیز به حمایت از وهابیان در حجاز پرداخت. یعنی استعمار انگلستان ابتدا شریف حسین حاکم مکه را علیه امپراطوری عثمانی شورانیده و در این درگیریها از شریف حسین حمایت کرد و سپس دست وهابیان را برای تصرف حرمین شریفین باز گذاشت. سپس در درگیری آل سعود با آل شمر و آل رشید که رقیب آل سعود و مورد حمایت عثمانی بودند از آل سعود حمایت نموده و افسران اطلاعاتی انگلستان نظیر «لورنس» در این کار آنان را یاری می نمودند. 13-

وهابیون و نوگرایی

چون ابن سعود روی کار آمد، با دو نیرو مواجه بود که ناگزیر باید با آنها کنار می آمد؛ یکی، زمامداران امور دینی در نجد که سخت به تعالیم محمد بن عبد الوهاب پایبند بودند و با هر چیز تازه ای به شدت مخالفت می کردند و حتی تلگراف با سیم و بی سیم و دوچرخه و اتومبیل را بدعت و برخلاف دین می دانستند. نیروی دیگر، موج تمدن جدید بود که نظام حکومت، بسیاری از وسایل آن را لازم داشت. به تدریج که سعودیها در عربستان به قدرت رسیدند، چون نمی توانستند با افکار متعصب وهابی بر مردم حکومت نمایند و با سرزمینهای دیگر ارتباط برقرار سازند، بنابراین برای تعدیل این اندیشه ها گام برداشتند و سعی نمودند تا ایدهء وهابیت را متناسب با ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی جدید تغییر دهند. نتیجه این شد که حکومت، حد وسط میان این دو نیرو را گرفت؛ به این معنی که دیگر ممالک اسلامی را مسلمان دانست و در کنار تعلیمات دینی، تعلیمات مدنی را قرار داد و اداره حکومت را بر گونه ای از نظام جدید استوار ساخت و اجازه داد که اتومبیل و هواپیما و بی سیم و غیره مورد استفاده قرار گیرد.

با تمام اینها باز وهابیت (در شکل خالص و ناب اولیه اش) مجموعه ای واپس گرا بوده است و آنان با دلارهای نفتی شان اندیشه وهابی را در منطقه، تبلیغ می نمایند، ناگفته نماند که هم اکنون نیز وهابیون در جامعه خود اعتقادات تعصبی را عملی می سازند. عدم رانندگی بانوان، عدم حق ورود به دانشگاهها برای خانمها و... از این دست به شمار می رود که در واقع تزییع حقوق اجتماعی است که ریشه در عقاید وهابی دارد. جدیدترین شکل تفکر وهابی را می توان در نظام و شیوهء حکومت منسوخ طالبان در افغانستان مشاهده نمود. به هر حال در سالهای اخیر وهابیت خصوصاً در مهد آن یعنی عربستان، خود را منتزع نسبت به آیینش جلوه می دهد و در

واقع «وهابیت دهه 80 مدرن شده و تلطیف گشته و ترکیبی از وهابیت عبد العزیز و فیصل با فرهنگ مصرفی طبقه متوسط سعودی است.

4- شیعه ستیزی وهابیت

رگه های اندیشه ضد شیعی و شیعه ستیزی را در پیشینه افکار وهابیان از برپاری گرفته تا ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب می توان دید که امروزه همین دیدگاه در میان وهابیان وجود دارد. اندیشه برپاری در رابطه با شناسایی پیشینه افکار وهابیت از این نظر نیز مهم است که او علاوه بر عقاید خاص خود، یک دیدگاه شدیداً فرقه گرا و متعصبانه داشته و مخالفت و ضدیت او با شیعیان مکتب اهل بیت (ع) در آن زمان غائله ها ایجاد کرد. از مشخصه بارز تفکر ابن تیمیه، خصومت بی حدومرز وی با شیعیان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت «ع» است. او در اوج گرفتاری مسلمانان از ناحیه حملات پی در پی مغولان و تهدید صلیبیان، همه چیز را نادیده گرفت و به ارائه چهره ای غیر اسلامی از شیعه پرداخت. نقل شده است که وقتی کتاب گرانبهای «منهاج الکرامه» نوشته دانشمند عالی مقام شیعه علامه حلی به دست او رسید، پس از مقداری ورق زدن در حالی که بدنش می لرزید خطاب به حاضران در محفل خویش گفت: من اکنون مقابله با این فرقه گمراه را از هر کار دیگر واجب تر می دانم! 14 ابن تیمیه کتاب مشهورش «منهاج السنه» را در رد کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی (فقیه نامدار شیعه) نوشته و بیشترین عقاید خود را در آن آورده است. و «علامه حلی» دانشمند بزرگ شیعه را که در آن زمان در مصر و شام به عنوان «ابن مطهر» شهرت داشت، در این کتاب بارها «ابن متجس» خطاب می کند و این درحالی است که وقتی همین کتاب او به دست علامه حلی می رسد، پس از خواندن آن با متانت خاص می گوید: «اگر می فهمید که چه می گویم، جواب او را می نوشتم».

او راستی هم سخت در این راه کوشید و با نوشتن کتاب «منهاج السنه فی نقض الکلام الشیعه القدربه» تمام تلاش و توان خود را در این راه به کار گرفت تا شیعه را، یک جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام، معرفی کند و در این راه علاوه بر زنده کردن داستان مجهول «عبد الله ابن سبا» همانند «ابن عبدربه» کوشید، تا مشترکات بین شیعه و یهود! را پیدا و ارائه کند و نتیجه بگیرد که گویی شیعه نیز همانند یهود دشمن دیرینه اسلام است که به کمتر از نابودی این دین مقدس و پیروان آن راضی نخواهد شد! 15 علامه امینی «ره» در الغدیر، شانزده مورد از مواردی را نقل می کند که ابن تیمیه آنها را از مشترکات شیعه و یهود قلمداد کرده و خواسته است این مسئله را ثابت کند که شیعه همانند یهودیان دشمن اسلام و مسلمانان است!! 16

آری این عداوت نسبت به شیعه، ابن تیمیه را وادار می کند که از هیچ تهمت نسبت به پیروان تفکر علوی دریغ نکند؛ مثلاً او تشریف به مشاهد مشرفه و زیارت عتبات عالیه را از سوی شیعیان که به قصد تقرب به ذات احدیت و استمداد از ارواح مقدسه اولیای خداوند و معصومان (ع) در جهت رستگاری صورت می گیرد، آن چنان وارونه جلوه می دهد که گویی شیعه این اعمال را به جای حج واجب انجام می دهد و ائمه خویش را در جایگاه خداوند قرار داده است. او در جایی می گوید: «سفری که مشرکان و کفار به اماکن و قبور بزرگان خود می کنند، همان حج ایشان است و قصدشان از خضوع و تضرعی که نزد قبور می کنند همان است که مسلمانان برای خدا به جا می آورند. اهل بدعت و ضلالت از مسلمانان نیز از جمله «رافضیان» به همین گونه اند که سفر به مشاهد و قبول امامان و بزرگان خود را حج می نامند... و می گویند به حج اکبر می رویم و علمی را به عنوان علم حج بر می دارند... علمی را که اینان برپا می دارند مانند علمی است که مسلمانان برای حج بلند می کنند... این فرقه سفر به سوی قبر پاره ای از مخلوقات خدا را «حج اکبر» و حج بیت الله الحرام را «حج اصغر می نامند» 71 این تعصب اگر چند در همه موارد در

روح و روان او مشهود است اما در هنگام برخورد با «صوفیه» و «شیعه» به اوج خود می رسد و کاملا از کنترل، خارج می شود. مخصوصا در ارتباط با شیعه که هیچ حد و مرزی نمی شناسد و تا آن حد پیش می رود که فضایل حضرت علی(ع) را انکار می کند و در مواردی به حضرتش تهمت و جسارت روا می دارد. چنانچه همین حقیقت را یکی از عالمان مشهور اهل سنت به نام «ابن حجر عسقلانی» به هنگام نقد کتاب «منهاج السنه» چنین بیان می کند: «ابن تیمیه در این کتاب علاوه بر التزام به عقاید حشویه و تشبیه و تجسیم حضرت احدیت و مردود دانستن احادیث معتبر نبوی(ص)، تعصب را نسبت به شیعه تا بدانجا رسانده است که به تنقیص مقام حضرت علی(ع) پرداخته است. 18»

مرحوم سید محسن امین در «کشف الارتیاب» موارد متعددی از جسارات ابن تیمیه به حضرت امیر(ع) را نقل می کند که تعصب و خشم او نسبت به تشیع، او را به چنین امر خطیری وادار کرده است. به همین دلیل ابن حجر هیثمی می گوید: عده ای از مسلمانان ابن تیمیه را منافق می دانستند چون او با حضرت علی(ع) دشمنی می ورزید و پیامبر(ص) فرموده است: «یا علی! ترا جز شخص منافق دشمن نمی دارد». 19 ابن تیمیه قائل به تجسیم خداوند بوده و اموری را جزء توحید می داند و در همین حال زیارت قبر پیامبر و دعا در آنجا را بدعتهایی می داند که با توحید منافات دارد. متأسفانه همین فتواها بعدها حربه هایی در دست وهابیان می شود که سایر مسلمانان خصوصا شیعیان را تکفیر کرده اند. ابن حجر هیثمی می گوید: «مردم درباره ابن تیمیه چند گروه هستند، گروهی او را مجسمه می دانند چون او برای خداوند دست و پا و ساق و صورت... به معنای حقیقی قائل است... گروهی دیگر او را فردی زندیق می دانند چون او با علی دشمنی ورزید و حدیث نبوی معتبر می گوید: دشمن علی منافق است و...»

محمد بن عبد الوهاب معتقد است که مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... از کفار و یهود بدترند و این امر را در موارد عدیده اظهار داشته است. از جمله در رساله «نواقص الاسلام» در ضمن آموزش به پیروان خویش، می گوید: «هر کس این مشرکان را کافر نداند و در کافر بودن و یا بطلان آیین آنان شک کند، او خود نیز کافر است. یا» از این خوانندگان غیر خداوند (مسلمانان) جزیه گرفته نمی شود، در حالی که از «یهود» گرفته می شود، ازدواج با اینها جایز نیست در حالی که ازدواج با یهودیان جایز است؛ که کفر اینها شدیدتر و غلیظتر از کفر یهودیان است.»

شیخ، آن قدر از مسلمانان رنجیده خاطر و ناراحت است که حتی از آنها جزیه گرفتن و ازدواج کردن با زنانشان را نیز دریغ می دارد!! حال، وقتی از آنها جزیه گرفته نمی شود و ازدواج با زنان و دخترانشان نیز جایز نیست، تکلیف اینها چیست؟ تنها پیشنهاد شیخ در این قسمت این است که آنان یا اطاعت ما را بپذیرند و یا کشته شوند. وهابیان بدون اینکه تعریف از بدعت ارائه دهند شیعیان را بزرگترین بدعت گزاران در میان مسلمانان می دانند شیخ عبد الله بن باز مفتی رسمی عربستان سعودی و متأخرترین مدافع رسمی تفکر وهابیت نیز بدون تعریف بدعت، چنین فهرست بلندی از آن (براساس آنچه در کتاب السنه و البدعه فی الضوء الشرع از فتاوی بن باز نقل شده) ارائه می کند: «شکی نیست در اینکه بسیاری از اعمالی که امروزه و بلکه از ده قرن قبل به این طرف مسلمانان انجام می دهند، بدعت است که از جمله آنهاست: زیارت قبور، گنبدسازی، مراسم میلادها و وفیات، خطاب کردن به مردگان بر سر قبر آنها، زینت کردن مساجد و قرآنها، استفاده از دخانیات، گذاشتن شارب، تراشیدن ریش، پوشیدن لباس کوتاه و یا بسیار بلند، نقاشی، عکاسی، مجسمه سازی، سوار شدن زنها به عنوان راننده در اتومبیل، اسب سواری آنها به صورت منفرد در بعضی از کشورها، کار کردن زنها در ادارات و مراکز تجاری، آشپزی و خانه داری مردان، خواندن قرآن در مأذنه ها به صدای بلند، قصیده سرایی و مداحی برای پیامبر(ص) و اولیاء و آنچه که در میان شیعیان عامی مرسوم است مثل زیارت پرطمطراق

امامانشان و عبادت بر سر قبور آنها و مراسم عاشورا و نوحه خوانی، سینه زنی، لعن مسلمانانی همچون معاویه، بوسیدن دست سادات و علما، بوسیدن قبر پیغمبر(ص) و اولیا و پیشوایان مذاهب و طریقه ها، تعظیم و تکریم اولیا، تعویذ نویسی، فالگیری، شگون زنی، تعیین روز نحس و روز سعد، مصرف فرآورده های صنعتی کفار و همه اینه بدعت و حرام است و به خدا پناه می بریم از گناه عظیمی که ارتکاب این اعمال در بر دارد!

و جالب تر از همه فهم یک وهابی جدید العهد پاکستانی عثمان سلفی در کتاب الانقاذ من البدعه است که می گوید: «همان طور که مسلمانان در قرن هفتم در بدعت غرق شده بودند و علما و مردان مجاهد به سرکردگی امام تقی الدین احمد بن تیمیه، آنها را با مجاهدت و فداکاری و حتی قربانی دادن، از بدعت و ضلالت نجات دادند، امروزه ما نیز چنین وظیفه و مسئولیتی داریم، منتها آن روز عامل بدعت، تنها یهود و مسیحیت بود، ولی امروزه، به آنها شیعه و صوفیه نیز افزوده شده بلکه این دو تای اخیر در بدعتگزاری از دو تای اولیه نقش و اثر بیشتری دارند چون آنها دشمن بیرونی و اینها دشمن درونی اسلامند!... تلویزیون، تلفن، رادیو، ضبط، سینما، تئاتر، سیگار و امثال اینها از دو تای اولی اما قبرپرستی(زیارت قبور ائمه، شهدا و صلحا)، گریه و زاری برای آنها، پرستش امامان و پیشوایان، آدم کشی(سینه زنی) در عاشورا، روز کشته شدن حسین بن علی «کرم الله وجهه»، دعا بلند خواندن، ذکر بلند گفتن، پخشن قرآن از مأذنه ها به صدای بلند، برگزاری مراسم و فیات و میلادها از زردشتیهای ایرانی گرفته شده، و... همه و همه از دو تای اول» 20.

وهابیان عقاید و نظریات خود را در مورد شیعیان نه به آدرس خودشان، بلکه به نشانی علمای اسلام می نویسند تا برای آنها پشتوانه دینی و علمی محکم دست و پا کنند. چنان که یک نویسنده وهابی مجهول الهویه، به نام عبد الغنی وداد در کتاب تفرقه انگیزی به نام المرابطه الأسلامیه در تمام موارد با ادعاهای بی پایه خویش به همین نحو برخورد می کند. مثلا به این نمونه توجه کنید: «... علمای اسلامی، شیعیان را از جرگه مذاهب حقه اسلامی خارج می دانند و می فرمایند که تشیع از روی بغض و لجاج به وجود آمده است. اینها از ته دل به اسلام نگرویده اند، لیکن از ترس مسلمانان و یا برای فریب آنان به تکالیف اسلامی تظاهر می کنند. اینها نسبت به صحابه اکرم و زوجات مطهر نبی اکرم(ص) بغض و کینه ای بالاتر از یهود دارند، با خلفا و اولیای اسلامی خصومت و دشمنی دارند و همه را ناسزا می گویند. اعمال و عباداتشان به طریقه باطل انجام می شود و... از همین جهت تمام علمای اسلامی در سال 1345 هجری قمری به کفریت این گروه فتوا دادند و از امیر مسلمین تقاضا کردند که از آنها به زور بیعت بگیرد و عبادات و تکالیف اسلامی را از نو به آنان یاد بدهد و...».

یک روحانی وهابی متأخر پاکستانی می نویسد: «علمای اسلام اتفاق دارند که زیارت قبور و شفاعت و توسل و... به نام اشخاص، امامها... حرام و پرستشگران اشخاص همه از دین مبین اسلام خارج و کافر مکفر هستند و اگر توبه نکردند مسلمانان باید آنها را بکشند و الا خودشان مسلمان نیستند...» سپس می گوید «مراد از پرستش گران قبور و اشخاص، شیعه ها و صوفیه هستند. بر تمام عالم معلوم است که شیعیان مزار اشخاص به نام امام و امام زاده را پرستش می کنند و... قبور آنان را از قبر مبارک رسول الله فخیم تر(مجلل تر) می سازند. تمام شیعیان به همین قیاس عمل می کنند به خصوص ایرانیها که امامانشان را نعوذ بالله از ذات ذو الجلال تعالی شانه خیلی بالاتر می دانند و اگر قسم بخورند اول به نام الله قسم می خورند و اگر قبول نشد به امامهایشان قسم می خورند و...» 21

در سالهای اخیر که خلا ایدئولوژیک در آسیای میانه سبب شد تمام ایدئولوژیهای پرطرفدار به این نواحی هجوم آورند تفکر وهابیت نیز پیدا شده و با انرژی زیاد با دو اندیشه دیگر یعنی

دموکراسی غربی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران مبارزه می کند. ولی به نظر می رسد که با اولی به نوعی مفاهمه رسیده است زیرا چندان حساسیتی علیه آن نشان نمی دهد اما تمام قوت خود را علیه ایدئولوژی انقلاب اسلامی مصروف می کند. متأسفانه راهی که طرفداران این دیدگاه در پیش گرفته اند تبلیغات مذهبی و خصمانه علیه تشیع و ایران است.

چشم دوختن وهابیان به افغانستان که در قالب طالبان شکل گرفته بود نمودی از همان حضور هدفمند استعمار در قالبهای مختلف خویش علیه نهضت شیعی امام خمینی است که تمام منطقه و جهان را تحت تأثیر قرار داده است. استعمار جدید این جماعت را در مقابل انقلاب اسلامی ایران در افغانستان روی کار آورد اما به این نتیجه رسید که علی رغم اینکه این حربه در دهه های گذشته در عربستان سعودی برای شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه جهان اسلام مفید واقع شد اما شرایط فکری و فرهنگی امروز در جهان به حدی تغییر کرده است که وهابیت و تعصب بدوی دیگر جوابگوی نیازهای استعمار نیست و لذا ناچار شد خود برای حذف آن اقدام کند.

فیض الحق نویسنده معروف پاکستانی، پس از انجام یک سلسله اعمال تروریستی توسط گروه خشن و فرقه گرای «سپاه صحابه» علیه شیعیان چنین نوشت: «...چنین به نظر می آید که عقاید وهابی که زمامداران عربستان سعودی مبلغ و حامی آن می باشند، در دنیای عقلانی امروز، قادر نیست خود را از راه منطق و استدلال بر افراد و جوامع بقبولاند. چرا که حامیان آن، مجبور شده اند با صرف میلیونها آن را بر جمعی بدبخت، جاهل و کوردل بقبولانند و جوی مملو از خشونت و ارباب را به وجود آورند تا در چنین فضایی، برای پذیرش افکار و عقاید، طمع و خشونت جای منطق و استدلال را بگیرد، قدرت و تشخیص و تفکیک حق از باطل و سره از ناسره، از جامعه و افراد گرفته شود.

این نوع برخورد فقط از ضعف منطق و فقدان پذیرش دینی ناشی می شود و اینها به خوبی می دانند که در شرایط عادی این طرز تفکر در میان مسلمانان زمینه پذیرش ندارد، چون دارای اصالت دینی و عقلی نیست.

حامد محمد خبیر که خود سنی مالک مذهب اما مشتاق وحدت اسلامی است کتابی در رد تهمت‌های وهابیت علیه شیعه نوشته و در آن پس از تشریح نقش برجسته شیعیان در رشد و شکوفایی فرهنگی ری و ضرورت حفظ وحدت «ملل مسلمان» در برابر تهاجم کفار و یهودیان نژادپرست، اتهامات بی اساس وهابیان علیه شیعه را نقل و یک یک رد کرده است و می گوید: این امر بس عجیبی است که وهابیان خود را سنی و پیرو یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت قلمداد می کنند، در حالی که بدون استثناء تمام پیروان مذاهب اربعه را تکفیر می کنند...!»

اگر سخن زیبای «جاوید اقبال» دانشمند منصف و بصیر بنگلادشی در کتاب حیات عقلی اسلام را در پاسخ به یکی از فتاوای علمای وهابی نیاوریم این بحث ناتمام خواهد بود.

در ابتدا لازم است جهت اطلاع بیشتر، جریان و اصل فتوا را نقل کنیم: در سال 1343 هجری قمری علمای وهابی عربستان سعودی در ارتباط با شیعیان احساء و قطیف- دو نقطه شیعه نشین در عربستان- فتوایی صادر کردند که متن آن این است: «درباره این رافضیان چنین فتوا می دهیم که امام (ابن سعود) آنها را وادار کند که به اسلام بیعت کنند و از اظهار شعارهای دینی شان منع شوند. و نیز بر امام لازم است که آنها را نزد شیخ ابن بشر (عالم وهابی) حاضر کند تا بر دین خدا و رسول با او بیعت نمایند و آنها را مجبور کنند که از صلاحی اهل بیت و عترتشان حاجت نطلبند و از بدعت‌های دیگری چون مراسم سوگواری و دیگر مراسم مذهبی شان پرهیز کنند. از زیارت عتبات و مشاهد منع شوند و وادار گردند که در اوقات پنجگانه

نماز در مسجد حاضر شوند و امام جماعت، مؤذن و محتسب از اهل سنت بر آنها موظف گردند تا اصول سه گانه دین (توحید، نبوت و معاد) را به آنها آموزش دهند و اگر مکانهایی برای برگزاری بدعت‌هاشان-منظور مراسم مذهبی است-دارند باید خراب گردد و از برگزاری این بدعتها در مساجد جلوگیری شود و هر کس از شیعه احساء از این حکم سرپیچی کرد از بلاد اسلامی بیرون رانده شود. رافضیان قطیف را نیز این بشر به همین احکام ملزم سازد.

دانشمند مزبور پس از نقل این فتوا، دردمندانة چنین می گوید: «اگر گرد و غبار جهل و عصبیت و عرق بدوی (و یا حتی حطام دنیوی) چشم بصیرت این حضرات را کور نمی کرد، می فهمیدند که: اولاً چنین حکمی مخالف آیات و روایات صحیح اسلامی است.

ثانیاً براساس شهادت تاریخ، شیعه یک فرقه جدید التأسیس نیست و همپای ظهور اسلام عمر دارد و تا حال کسی آنها را تکفیر نکرده است، پس باید چنین قبول کنیم که تمام پیشوایان دینی ما یا جاهل به احکام اسلام بودند و یا بی اعتنا! نعوذ بالله من ذالک.

ثالثاً چگونه چند انسان تنگ نظر و بی خبر از همه جا به خود حق می دهند که صدها میلیون مسلمان موحد را کافر بدانند؟!

رابعاً اگر شیعه را از حیات عقلی و فرهنگی اسلام برداریم، دیگر برای ما چه می ماند؟ خامسا در شرایطی که مسلمانان نیاز شدید به وحدت و همدلی دارند، آیا این گونه فتاوا، خیانت به تمام آرمانهای سیاسی-فرهنگی آنها نیست؟

سادسا آیا اینها جرأت دارند که چنین فتاوی غلیظ و شدیدی نیست به کفاری که روزگار مسلمین را سیاه کرده اند، بدهند و...» 22

5- افکار کنونی وهابیان

1- تحریم تعمیر قبور اولیاء خدا: آنان تعمیر قبور و ساختن بنا بر روی قبور پیامبران و اولیاء الهی و صالحان را حرام دانسته و بر لزوم ویرانی آنها فتوا می دهند. به طوری که پس از کسب قدرت برای انهدام و ویران کردن آن، ابقاء آنها به همان صورت حتی یک روز هم جایز نیست.

2- تحریم مسجدها در کنار قبور صالحان: با استناد به چند حدیث بر تحریم بنای مسجد در جوار قبر صالحان استدلال کرده اند.

3- تحریم زیارت قبور مؤمنان: وهابیان سفر برای زیارت قبور اولیاء را سفر حرام دانسته و ممنوع اعلام می دارند و حتی فتوا به شکسته بودن نماز در چنین سفری می دهند.

4- تحریم برگزاری نماز و دعا نیز قبور اولیاء: وهابیان این عمل را ابتدا منع کرده و سپس رنگ شرک به آن داده اند.

5- تحریم توسل به اولیاء الهی: آنان توسل به اولیاء الهی را نامشروع و بدعت معرفی نموده و شرک می دانند.

6- تحریم بزرگداشت موالید و وفیات اولیاء: وهابیان این اجتماع و بزرگداشت را بدعت و حرام می دانند.

7- هر نوع تبرک و استشفاء به آثار اولیاء الهی و مثلاً بوسیدن محراب یا منبر پیامبر را بدعت، شرک و حرام می دانند.

8- تحریم استمداد از ارواح اولیاء الهی

9- تحریم طلب شفاعت از اولیاء الهی: اگرچه معتقدند که روز قیامت شافعان خصوصاً پیامبر درباره گنهکاران امت شفاعت خواهند کرد اما ما حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و اگر چنین کنیم این یکی از اقسام شرک خواهد بود.

10- تحریم سوگند به غیر خدا: وهابیان دو نوع سوگند را حرام و شرک در عبادت می دانند. یکی

سوگند دادن خدا به حق و مقام اولیاء و دیگری قسم یاد کردن به غیر خدا.
11-تحریم نذر بر اهل قبور مشرفه:عبد الله قصیمی در کتاب الصراع می نویسد:«شیعه به خاطر اعتقاد به(الوهیت)علی و فرزندان او،قبر و صاحبان آن را می پرستند،از این جهت مدفن آنها را آباد کرده و از هر گوشه جهان به زیارت آنان می شتابند و نذر و قربانی تقدیم آنها می کنند».البته ابن تیمیه مسئله را مختص شیعه ندانسته و گفته:«هر کس برای پیامبر یا پیامبران دیگر و اولیاء چیزی نذر کند بسان مشرکان می گردد که برای بتهای خود نذر می کردند...و کافر می گردد».

12-تحریم استغاثه و کمک خواهی و ندای اولیاء الهی در کنار قبور آنها یا غیر آن زیرا قرآن می گوید با خدا کسی را نخوانید.کسی که غیر خدا را می خواند او را شریک خدا قرار داده و او را عبادت کرده است زیرا عبادت چیزی جز همان خواندن نیست.23

6-وهابیت در جهان امروز

همان طور که گفته شد،الزامات زندگی جدید در دهه های اخیر،آن گروه از وهابیان را که در حکومت سعودی نقش دارند و نیز طبقه ثروتمند عربستان که از پول نفت سرشار این کشور به تمکن فراوان رسیده اند و طبقه متوسط و مصرف گرای وهابیان و نیز آن گروه از وهابیونی که به نوعی با اندیشه های جدید و دنیای جدید و پیشرفت سریع علوم و فن آوری آشنا بوده و ضرورت بهره برداری از آنها را درک کرده اند،وا داشته است تا در افکار و اندیشه های خود تجدید نظر نموده و بسیاری از ایده های شیخ نجد کنار بگذارند.بدین ترتیب می توان آنها را«نو وهابیون»بنامیم.یعنی نسل نوگرایی از وهابیون که رگه هایی از خشونت و تعصب را با لایه هایی از نوگرایی و اصلاح طلبی تلفیق نموده و در این راستا حتی حکومت عربستان را به چالش می طلبند.شرایط سیاسی بین المللی خصوصا اشغال افغانستان توسط شوروی این فرصت را به مقامات عربستان داد تا مبارزه طلبی این عده را به این سو هدایت کرده و با همکاری و حمایت مالی،تسلیحاتی و اطلاعاتی سیا،بخش اعظم طرفداران این دیدگاه را در افغانستان و تحت عنوان جهاد با کفار روسی برای نجات دار الاسلام(افغانستان) متمرکز نمایند تا ضمن خالی شدن احساسات جهادگرانه آنان،خود از گزندهای احتمالی این عده مصون بمانند.سالها درگیری آنان در افغانستان،سبب ایجاد تغییراتی در دیدگاههای آنان گراید و نسل سوم وهابیون یا وهابیون مدرن را به وجود آورد.و در عین حال زمینه های لازم را برای بسط سازمانی و تشکیلاتی آنان و عضوگیریهای گسترده در نقاط مختلف دنیا فراهم نمود.به علاوه،حکومت عربستان که در عین اختلاف دیدگاهها،تلاش و فعالیتهای این گروه را در راستای توسعه و ترویج آیین وهابیت ارزیابی می کرد،و در عین حال احساس می کرد هر چه وهابیون مدرن تلاشهای خود را در خارج از حوزه عربستان متمرکز نمایند،خود از گزند احتمالی آنان بیشتر در امان خواهد بود، به طور آشکار و پنهان حمایتهای گسترده مالی از آنها به عمل می آورد و خود نیز مبلغین متعددی را به همراه امکانات فراوان به اقصی نقاط جهان گسیل می داشت.این مسئله گسترش دیدگاههای وهابی را در قفقاز،آسیای میانه، پاکستان،شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی به همراه داشت.نقطه کلیدی این فعالیتها شیعه ستیزی و مقابله با تفکر شیعی انقلاب اسلامی ایران بوده است و به همین دلیل حکومت عربستان و حتی رژیمهای دیگر عربی و نهایتا آمریکا از آن حمایت می کردند و تلاش می کردند آن را به عنوان آلترناتیو اندیشه انقلاب اسلامی مطرح نمایند و باز به همین دلیل سعی در تزریق اندیشه جهادی در آن داشتند تا جوانان مسلمان تشنه مبارزه با دشمنان را در یک مسیر دلخواه هدایت و نگاهداری نمایند.

تا زمان وقوع حادثه مشکوک 11 سپتامبر این روند ادامه داشت، اما این حادثه دیدگاههای جهانی را نسبت به پدیده وهابیت مدرن تغییر داد. بهره برداری بسیار مطلوبی که آمریکاییها از این حادثه در جهت تحقق اهداف درازمدت خود کردند، بسیاری از اذهان کنجکاو را به این باور سوق داد که اگر این حادثه کار دستگاههای اطلاعاتی آمریکاییها یا رژیم صهیونیستی نبوده باشد و واقعا کار القاعده و بن لادن بوده است، یقینا با هماهنگیها و آگاهی این سرویسها انجام شده است حتی اگر خود القاعده از این مسئله بی اطلاع بوده باشد. هر اندیشه آگاهی، حادثه 11 سپتامبر را بزرگ ترین خدمت به دیدگاه هژمونی طلب آمریکا ارزیابی می کند. 11 سپتامبر نشان داد که تاریخ مصرف این دیدگاه برای آمریکا به سر آمده است و ممکن است خطراتی را نیز برای خود آمریکا به وجود آورد و یا به نوعی سیستمهای اطلاعاتی غرب، به دلیل گسترش این گروه در سطح جهان، کنترل خود را بر القاعده ضعیف شده می دیدند، و حتی گفته ها و رفتارهای مقامات آمریکا نشان داد که گویا تفکر نووهابی حاکم بر عربستان نیز در شرف انقضاء تاریخ مصرف می باشد و اینک مقامات آمریکا بحث «نقشه راه» و «خاورمیانه جدید» را مطرح می کنند. عملکرد این فرقه سبب گردید تا آمریکاییها با شعار جنگ علیه تروریسم، به دنبال اجرای نیت اسلام ستیزانه خود و تسلط کامل بر سرزمینهای اسلامی (جنگ صلیبی) برآیند. به علاوه این گروه از وهابیان با ارائه یک چهره خشن و تروریست از اسلام سبب خدشه دار شدن وجهه اسلام و مسلمانان گردیدند. اگرچه دریافتهای القاعده و بن لادن می تواند تفسیر دلخواه آنان از اسلام واقعی باشد.

تفاوتی که میان طالبان و القاعده می توان متصور شد همان دیدگاه دوم و سوم وهابیت است. به عبارت دیگر حکومت طالبان، به دلیل تحصیل طلبه ها در مدارس سعودی پاکستان، یک رژیم نووهابی ولی دیدگاه القاعده دیدگاه وهابیت مدرن بوده است. اما همان طور که در متن مقاله ذکر گردید دیدگاههای دیگر گروههای اسلام گرای سلفی در شمال آفریقا و خاورمیانه (نظیر اخوان المسلمین) و یا شبه قاره (نظیر طرفداران نظریات ابو الأعلى مودودی) و نیز سلفیهای آسیای جنوب شرقی خصوصا اندونزی به طور کلی با سلفی گری القاعده یا نووهابیون متفاوت می باشد

- (1) - 5141 94-65 (2) - : 6831 (3) - 3 049731-26 (4) - 72
 524631 (5) - 102 991-6 (6) - : 7542 ... : « » : 2 3143
 : « » : 379 (256) -
 Z----- (7) - 122791 (8) - : 91-53 0731-9 (9) - 933
 (10) - 72-43 143-11 (11) - ... « »
 (12) - 771 2 (13) - 921 0731-13 (14) - 201 (15) - 3 85 (16) - 172-922 (17) - 5 161-061 (18) - 881 (19) - 812-712 (20) - 3 15 (21) - 9631 (22) - : 191
 (23) - 1227631-262